

بەسەندە

# جویندگان سرنخ



پروندەئ قلعهئ سمرآمیز

۱



جویندگان

پرونده‌ی قلعه‌ی  
سمرآمیز

ترسا بلانچ گاسول

تصویرگر: خوسه آنخل لباری ایلونداین

مترجم: پیام ابراهیمی



**ORIGINAL TITLE: Los Buscapistas. El caso del Castillo encantado**

© 2013, Teresa Blanch, for the text

© 2013, José Ángel Labari, for the illustrations

© 2013, Penguin Random House

Translation rights arranged by IMC Agència Literària, SL. All rights reserved.

Persian Translation © Houppaa Books, 2020

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن (Teresa Blanch) خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ترسا بلانچ گاسول، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ترسا بلانچ گاسول این کار را کرده است.

سرشناسه: بلنچ، ماریا ترسا، ۱۹۶۹- م.

Blanch, Maria Teresa, 1969-

عنوان و نام پدیدآور: پرونده‌ی قلعه‌ی سحرآمیز/ نویسنده ترسا بلانچ گاسول؛

تصویرگر خوسه آنخل لاباری ایلونداین؛ مترجم پیام ابراهیمی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.

فروست: جویندگان سر نخ: ۱.

شابک: ۳-۲۹۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Los buscapistas 1: El caso del castillo encantado.

موضوع: داستان‌های اسپانیایی -- قرن ۲۰م

موضوع: Spanish fiction -- 20th century

شناسه افزوده: خالی، ۱۹۷۷- م. تصویرگر

شناسه افزوده: Jali, 1977-

شناسه افزوده: ابراهیمی، پیام، ۱۳۶۷- مترجم

رده بندی کنگره: PQ۶۶۵۳

رده بندی دیویی: ۸۶۳/۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۸۸۵۴۸

## جویندگان سر نخ ۱ پرونده‌ی قلعه‌ی سحرآمیز

نویسنده: ترسا بلانچ گاسول

تصویرگر: خوسه آنخل لاباری ایلونداین

مترجم: پیام ابراهیمی

ویراستار: زهرا السادات رضوی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: فریبا دولت‌آبادی

چاپ دوم: ۱۳۹۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۶-۲۹۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

شابک: ۳-۲۹۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.houppaa.ir info@houppaa.ir



این‌ها «پولگاس»،  
سگ شکاری شرکت و «بیتو»  
برادر پیا هستند. آپرستانک بیتو  
خیلی وقت‌ها جویندگان را از  
دردسر نجات می‌دهد.



دفتر جویندگان سرنخ  
توی خانه‌ی قدیمی  
پولگاس است.



«ناشناس مرموز»،  
مرد غریبه‌ای که به جویندگان سرنخ  
کمک می‌کند... اما چه کسی زیر آن نقاب  
مخفی شده؟ دنبال سرنخ‌ها بگردید  
و هویتش را شناسایی کنید!

در این جلد:

توی سر مردی که کفش  
سبز می‌پوشد، چی می‌گذرد؟



مکسی کسوس

پیا پیستاس

پیا و مکسی توی مهدکودک با هم آشنا  
شدند و از آن موقع به بعد دیگر از هم جدا  
نشده‌اند. آن‌ها یک شرکت کارگاهی دارند. پیا  
مصمم است و مکسی یک کمی ترسو، اما آن‌ها  
در کنار هم تیم فوق‌العاده‌ای هستند؛  
آن‌ها جویندگان سرنخ‌اند!

«موشی» حیوان خانگی مکسی است.





۱

پیش به سوی...!

مکسی کسوس جلوی حیاط خانه‌ی پیا پیستاس ایستاده بود. مادرش هم کنارش بود و داشت به او، درباره‌ی تعطیلات آخر هفته، آخرین توصیه‌ها را می‌کرد. در همین حین، موشی، حیوان خانگی مکسی، یواشکی سرش را از توی کلاه ژاکت او درآورد.

خانم کسوس گفت: «پسر خوبی باش!»

بعد لپ پسرش را یک ماچ گنده‌ی آبدار کرد و گفت:

«خیلی خوش بگذره!»





مکسی سرش را به نشانه‌ی تأیید تکان داد و مادرش را تماشا کرد که با عجله رفت توی فروشگاه‌ای که در آن کار می‌کرد. بعد رفت دم در ورودی و زنگ زد:

**دینگ دینگ!**

خانم پیستاس در را باز کرد. مکسی گفت: «سلام خانم پیستاس! این دیگه چیه؟»

توی دست خانم پیستاس یک خوکچه‌ی هندی بود. او دام‌پزشک بود و خیلی وقت‌ها بیمارهای آرام و بی‌دردسرش را با خودش می‌آورد خانه. خانم پیستاس جواب داد: «یکی از بیمارهامه خب... آماده‌ای تا آخر هفته رو با پدر بزرگ بترکونید؟»

مکسی لبخندی زد. بییتو، برادر کوچولوی پیا، داشت بازی می‌کرد.

پوهووو!

پوهووو!

خانم پیستاس گفت: «پیا توی اتاقشه. راه رو که بلدی.» و بعد رفت تا به کارهایش برسد.

صدایی توی اتاق پیچید: «برو بیرون بینم! اینجا جای بازی نیست.» کمی بعد سر و کله‌ی صاحب صدا هم پیدا شد. آقای پیستاس از توی استودیوی کارش بیرون آمد. او نویسنده‌ی رمان‌های اسرارآمیز بود و صبح تا شب پشت کامپیوترش می‌نشست و کار می‌کرد.



وقتی یاد روزی افتاد که خانه‌ی پولگاس را گرفتند و آن را به شرکت کارآگاهی جویندگان سرخ تبدیل کردند، خنده‌اش گرفت.

مکسی با عجله از پله‌ها رفت بالا و وارد اتاق پیا در طبقه‌ی اول شد. تا سرش را توی اتاق چرخاند، پیا را دید که سخت مشغول بستن چمدانش بود.



مکسی خانه‌ی خانواده‌ی پیستاس را مثل کف دستش می‌شناخت. مکسی و پیا از بچگی با هم دوست بودند و مکسی تقریباً تمام وقتش را آنجا گذرانده بود...





پیا آه بلندی کشید و یک راست رفت سراغ کمد تا چمدان جدیدی پیدا کند.

پیا پرسید: «جعبه‌ی وسایل کارآگاهی رو برداشته‌ای؟»  
«فکر نکنم به دردمون بخوره.»

مکسی حق داشت. برنامه‌های آخر هفته با پدر بزرگ معمولاً بی‌دردسر و آرام بودند: گردش در جنگل، چرخ زدن با دوچرخه، کارت بازی و... برای همین هم به جای جعبه‌ی وسایل کارآگاهی، کتاب کارآگاهان و سگ‌های پلیس را برداشت تا توی سفر تماشش کند. مجموعه‌ی کارآگاهان و سگ‌های پلیس ماجراهای کارآگاه لوبیتو و سگ شکاری اش بود و مکسی و پیا عاشقش بودند.

مکسی پرسید: «راستی... می‌دونی قراره کجا بریم؟»  
پیا جواب داد: «نه! فقط می‌دونم قراره با چند تا از دوست‌های قدیمی پدر بزرگ آشنا بشیم. همین!»  
در همین موقع، ماشین قراضه‌ی قرمزی یکهو جلوی خانه

مکسی نگاهی به چمدان انداخت و پرسید: «چی کار می‌کنی؟»

پیا جواب داد: «زیپ چمدون بسته نمی‌شه!» آن قدر زور زده بود که صورتش قرمز قرمز بود.  
«بذار منم یه امتحانی بکنم. اگه یک کم بیشتر زور بزنی، شاید...»

زیپ چمدان کنده شد! پیا مکسی را چپ‌چپ نگاه کرد.  
«خب...!... فکر کنم کنده شد...»



پیا و مکسی سریع وسایلشان را توی ماشین چپاندند، با خانواده خداحافظی کردند و پریدند روی صندلی عقب ماشین.

ترمز کرد. صدای بوق ماشین چند باری توی خانه و حیاط پیچید. ماشین از آن ماشین‌های درب‌وداغان بود که هر لحظه ممکن بود توی راه از حرکت بایستد. مادر پیا با صدای بلند گفت: «پدر بزرگ رسید!»



# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر